



رابطه با خدا نور است/ حدیث امام حسن مجتبی(ع) درباره شخصیت افراد

آیت الله مظاهری گفت: همینطور که نور اینجا را روشن می‌کند رابطه با خدا شخصیت اجتماعی به انسان می‌دهد؛ شخصیت اجتماعی و ابهت و عزت گاهی در خانه و گاهی بین دوستان و بالاخره در میان همه.

آیت الله مظاهری گفت: همینطور که نور اینجا را روشن می‌کند رابطه با خدا شخصیت اجتماعی به انسان می‌دهد؛ شخصیت اجتماعی و ابهت و عزت گاهی در خانه و گاهی بین دوستان و بالاخره در میان همه.

فصل دوازدهم از بحث ما، راجع به شخصیت انسان بود که پروردگار عالم در قرآن و اهل بیت(ع) در روایات راجع به این ابهت و شخصیت انسان خیلی صحبت کرده‌اند، و در جلسه قبل می‌گفتم ما باید خود را بشناسیم: «وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ» [۱] پس است که به او بگویند جاهل و نادان، آنکه قدر خود را نشناسد.

بنا شد امشب راجع به آیاتی که درباره شخصیت انسان است، صحبت کنم؛ اما چون شبها متعلق به امام هشتم علی بن موسی الرضا است، امشب مقداری درباره شخصیت اهل بیت و ابهت اجتماعی اهل بیت و مخصوصاً حضرت رضا(ع) صحبت کنم. ائمه طاهرین و به عبارت دیگر اهل بیت(ع) یعنی چهارده معصوم از نظر تاریخ، چه تاریخ شیعه و چه تاریخ سنی، حتی از نظر تاریخ غیرمسلمان‌ها، از ابهت خاصی برخوردار بودند. اهل بیت(ع) شخصیت اجتماعی داشتند و این ابهت در دل دشمن بیشتر بوده است تا در دل دوست. همه روی این شخصیت حساب می‌کردند و ما باید از شخصیت آنها، شخصیت‌دار شویم و اگر بخواهیم شخصیت‌دار شویم، امام دوم(ع) دم مرگ به جناده و به عبارت دیگر حساس‌ترین وقایع که باید حساس‌ترین چیزها گفته شود، این جمله را فرموده است که: «إِذَا أُرِدَّتْ عِزٌّ بِلَا عَشِيرَةٍ وَهَيْبَةٌ بِلَا سُلْطَانٍ فَاخْرُجْ مِنْ دَلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» [۲]

اگر می‌خواهی در میان مردم عزیز باشی، اگر می‌خواهی ابهت اجتماعی و شخصیت اجتماعی داشته باشی، در مقابل دوست و دشمن، پس باید متقی باشی. لباس ذلت معصیت را بکنی و لباس عزت اطاعت را بپوشی. به طور ناخودآگاه در میان مردم ابهت اجتماعی و شخصیت اجتماعی پیدا می‌کنی.

در دل دوست و دشمن ابهت و شخصیت اجتماعی پیدا می‌کنی. و من از همه شما تقاضا دارم که به این روایت اهمیت دهید. معلوم است همه ما می‌خواهیم شخصیت اجتماعی و ابهت اجتماعی پیدا کنیم و عزیز در دل دیگران باشیم. بلکه غالباً مردم تلاش و کوشش در این دنیا دارند و برای همین است که شخصیت اجتماعی پیدا کنند و معمولاً محصل‌ها و کاسب‌ها و تاجرها و بالاخره افرادی که تلاش و کوشش در این دنیا می‌کنند تا دنیایشان آباد شود، می‌خواهند شخصیتشان آباد شود.

یک امر غریزه‌ای و فطری است و امام دوم(ع) در این روایت می‌فرماید معلوم است که می‌خواهی شخصیت اجتماعی داشته باشی و می‌خواهی حکومت بر دل‌ها داشته باشی و حتی مثلاً زن می‌خواهد بر دل شوهر حکومت داشته باشد و شوهر می‌خواهد پیش زن و بچه‌هایش ابهت و شخصیتی داشته باشد، امام دوم می‌فرماید این مرهون تقواست، «فَاخْرُجْ مِنْ دَلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»؛ گناه به طور ناخودآگاه به شخصیت انسان ضربه می‌زند.

رابطه با خدا نور است، همینطور که نور اینجا را روشن می‌کند، رابطه با خدا، شخصیت اجتماعی به انسان می‌دهد. شخصیت اجتماعی و ابهت و عزت گاهی در خانه و گاهی بین دوستان و بالاخره در میان همه.

به این روایت اهمیت دهید و از همین جا پی می‌بریم که اهل بیت(ع) به خاطر رابطه با خدایشان و به خاطر تقوای عصمتشان، از ابهت و شخصیت اجتماعی برخوردار بوده‌اند. قتاده یک سنی است و از علمای بزرگ حنفی است. روزی به مسجدالنبی رفت و منتظر دیدار امام باقر(ع) شد. هنگامی که امام باقر(ع) وارد شدند، عده‌ای دور حضرت بودند و سؤالاتی از ایشان می‌پرسیدند. وقتی خلوت شد، قتاده با امام باقر(ع) گفتگوهایی کرد و از جمله با ترس و لرز گفت: یا بن رسول الله! پنیر خوردن چگونه است؟ حضرت تبسمی کردند و فرمودند: خوردن پنیر حلال است. بعد امام باقر(ع) فرمودند: سؤالت همین بود؟! گفت نه، من سؤالات مشکلی تهیه کرده بودم که از شما بپرسم، ولی تمام آن‌ها یادم رفت و ابهت شما مرا گرفته و نمی‌توانم حرف بزنم. مرادم اینجا است که آقا امام باقر(ع) فرمودند: می‌دانی کجا نشسته‌ای؟! تو جایی هستی که خداوند درباره آن فرموده است: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ، رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» [۳]

قتاده یک جمله دارد که جمله شیرینی است. گفت یا بن رسول الله چنین است؛ مراد از آیه شریفه مسجدها نیست - ولو مسجد دارای ابهت و شخصیت است و باید احترام مسجد را نگاه داریم و بی‌احترامی به مسجد نشود - اما مراد آیه شریفه مسجدها و خانه‌های خاکی و گلی نیست، بلکه ابدان مطهر شماست که ارواح مطهر شما، یکی پس از دیگری در ابدان مطهر شما آمده است. [۴]

همه اهل بیت(ع) این ابهت اجتماعی را داشتند. مأمون با آن خباثتش می‌گوید: اول شبی پیش هارون آمدم و دیدم آقایی در پیش هارون است و هارون خیلی به این آقا احترام می‌گذارد و وقتی آقا می‌خواستند از جلسه بیرون روند، به من گفت اسب مخصوص مرا بیاور و آقا را سوار کن و همراه آقا برو و آقا را برسان و برگرد. می‌گویم من چنین کردم و برگشتم و به هارون گفتم

آقا این کیست؟ فرمودند کسی است که حق حکومت دارد و من حق حکومت او را غصب کردم.

این موسی بن جعفر(ع) است. مأمون می‌گوید گفتم اگر چنین است، چرا حق او را نمی‌دهی؟ هارون جمله خبثت‌آمیز اما به راستی واقع گفت که حبّ ریاست نمی‌گذارد و حبّ ریاست به گونه‌ای است که اگر بفهمم تو می‌خواهی با آن بازی کنی، چشم‌هایم را درمی‌آورم. نگویید چه شد که موسی بن جعفر و امام رضا را شهید کردند، همه مقاتل می‌نویسند که وقتی امام حسین روی خاک افتاده بود، ابهت عجیبی در قتلگاه حکمفرما شده بود و جرأت نمی‌کردند آقا را شهید کنند. همه چنین بودند و من جمله حضرت رضا(ع)، و این ابهت و شخصیت حضرت رضا خیلی برای تشیع کار کرد.

شهادت امام حسین تشیع مرده را زنده کرد. با آن پنجاه سال حکومت معاویه و آن پنجاه ساله مردم بی وفا و پول‌پرست، از تشیع خبری نبود. آقا امام حسین(ع) دیدند که باید شهید شوند تا تشیع زنده شود. بالاخره شهید شدند اما اسارت عیال که آن هم ابهت زینب و شخصیت بچه‌ها و اهل بیت، تشیع را زنده کرد.

این تشیع بی‌فرهنگ بود و تشیع بی‌فرهنگ، آنگاه از آن سستی‌گری بیرون می‌آید. الحمدلله خدا امام صادق(ع) را برانگیخت و ابهت و شخصیت امام صادق هم خیلی کار کرد و فعالیت طلبه‌های امام صادق خیلی کار کرد و فداکاری‌های طلبه‌های امام صادق خیلی کار کرد و تشیع را فرهنگ‌دار کرد و الحمدلله ما الان تقریباً یک میلیون روایت در تشیع داریم.

هم راجع به اعتقادات خیلی بالاست و هم راجع به فقه و احکام بیش از آنست و هم راجع به اخلاق بیش از هر دو است و الان چیزی نداریم که مرجع تقلید در آن چیز بماند و بگوید نمی‌دانم. این کار و فرهنگ را امام صادق(ع) کرد و این فرهنگ را طلبه‌های امام صادق(ع) به شیعه دادند، اما محدود بود. حضرت رضا(ع) به طوس آمدند، یعنی آقا را به زور آوردند و حضرت رضا مخصوصاً با این ابهت و شخصیت اجتماعی‌شان توانستند این محدود را در عالم اسلام نامحدود کنند و توانستند شهرت عجیب و به سزایی به تشیع بدهند.

زنده شدن تشیع مرهون امام حسین و عیال و مخصوصاً زینب است. فرهنگ‌دار شدن تشیع مرهون امام باقر و مخصوصاً امام صادق است و البته کمک طلبه‌ها و سرتاسری کردن این فرهنگ مرهون حضرت رضا (ع) است لذا شهادت امام حسین و فرهنگ امام صادق و شهرت بسزا دادن به تشیع، خیلی مهم بود. فرهنگ‌دار شدن تشیع بهتر از آنست و شهرت اجتماعی بهتر از آنست و به عبارت دیگر این ترکیب سه‌گانه اگر نبود، تشیع سر و صدایی نداشت. این سر و صدای تشیع مرهون شهادت امام حسین و مرهون فرهنگ امام باقر و مخصوصاً امام صادق و شهرت تشیع مرهون امام هشتم حضرت رضا(ع) است و این از اختصاص‌های امام هشتم است.

شخصیت امام هشتم خیلی کار کرد و بر دل مردم حکمفرما شد. لذا ما شیعیان باید به قضیه سلسله‌الذهب خیلی اهمیت دهیم. دستور داده بودند آقا را با زور اما با احترام از بیراهه و بیابان‌ها بیاورند که مردم را نشانند و شب حرکت کنند و روز حرکت نداشته باشند، آقا را از این بیابان به آن بیابان و از این ده به آن ده و بالاخره از مدینه به نیشابور آوردند اما برای رد شدن از نیشابور مجبور بودند و چاره دیگری نبود و آن قضیه سلسله‌الذهب جلو آمد.

استقبال عجیبی در آنجا از امام هشتم شد، در حالی که مردم در تقيه بودند و در حالی که دستور داده بودند آقا را با بی‌احترامی و مخفیانه و شب‌ها بیاورند، اما نیشابور شخصیت امام هشتم را نمایان کرد. همه آمده بودند و بعضی گفتند مثلاً سی هزار جمعیت آمده بود و بالاخره جمعیت بالایی بود، آقا سوار هودج بودند و در هودج افتاده بود و آقا پیدا نبود و دشمن این کار را کرده بود و اسمش را احترام و امنیت گذاشته بود.

مردم هم شعار می‌دادند و می‌خواستند امامشان را ببینند. آقا وقتی وسط جمعیت رسیدند، سر از هودج بیرون آوردند و آن روایت عجیب را خواندند. به روایت، روایت سلسله‌الذهب می‌گویند یعنی سند خیلی بالاست و اینطور سندی در روایات ما کم است. حضرت رضا فرمودند من از پدرم و پدرم از پدرم و پدرم از پدرم تا از رسول اکرم و رسول اکرم از جبرئیل و جبرئیل از خدا فرموده است و اینکه می‌گویند سلسله‌الذهب، یعنی سند از حضرت رضا به توسط ائمه طاهرین و حضرت رسول(ص) می‌رسد به خدا و خدا فرموده است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»

هرکه به راستی بگوید لا اله الا الله، یعنی عقیده به لا اله الا الله داشته باشد و زبان بتواند بگوید لا اله الا الله و عمل بر طبق لا اله الا الله باشد. این قلعه محکم خداست و هرکه وارد این قلعه شد، بهشت بر او واجب است و آتش جهنم برای او حرام است. حضرت سر را در هودج کردند و دوباره شعار دادند که می‌خواهیم آقا را ببینیم. آقا بلند شدند و شاید از نظر روانشناسی آقا عمداً چنین کردند که مهمتر یا در ردیف لا اله الا الله، جمله‌ای بگویند. مردم تهیاً پیدا کردند و حضرت سر را از هودج بیرون آوردند و فرمودند: «بِشُرُوطِهَا وَ أَتَا مِنْ شُرُوطِهَا» [۵] لا اله الا الله تنها نمی‌شود، بلکه به ضمیمه باید ولایت باشد. ولایت، لا اله الا الله و لا اله الا الله، ولایت. ولایت منهای توحید نمی‌شود و توحید منهای ولایت نمی‌شود و شرط توحید اینست که ما شیعه شویم.

این روایت انصافاً روایت مهمی است. این روایت بحث مرا خوب هویدا می‌کند که با آن خفقان‌ها و با آن تقيه‌ها، این حکومت امام هشتم بر دل‌ها بر نفع تشیع چه کرد. همان جلسه‌ای که دشمن می‌خواست نشود، اما خدا خواست که بشود و شخصیت امام رضا خواست که بشود و ابهت امام رضا خواست که بشود و این روایت آنوقت خیلی کار کرد. ریشه بنی‌امیه کنده شده بود و تضعیف عجیبی در بنی‌العباس جلو آمد. البته شهادت موسی بن جعفر هم این تضعیف را برای بنی‌العباس آورده بود و لذا بنی‌العباس خیلی اینطرف و آنطرف می‌زدند که دوباره آن حکومتی که دارند مستقر شود و این روایت سلسله‌الذهب و به عبارت دیگر این شخصیت امام رضا و این ابهت امام رضا خیلی کار کرد.

بعد حضرت رضا در طوس آمدند و از طرف مأمون اصرار زیاد به ولایتعهدی شد. اما بالاتر از این بود و فرید وجدی یک غیرمسلمان است و یک دایرة المعارف نوشته است که پیش تاریخ‌نویسان خیلی اهمیت دارد. او می‌گوید آقا که به طوس

آمدند، علما و بزرگان از اطراف به طوس آمدند برای دو کار.

یکی برای نصب حضرت رضا برای ولایت. یکی هم برای بیعت با حضرت رضا(ع) و فرید وجدی می‌گوید سی و سه هزار نفر در طوس جمع شده بودند. فرید وجدی می‌گوید جلسه گرفتند یعنی مأمون خیلی بدجنس بود و عالم بی‌عمل بود و شیطنت معاویه را داشت و دید که نمی‌تواند خلافت کند، لذا با اطرافیانش تصمیم گرفت که به حضرت رضا(ع) ولایتعهدی بدهد. فرید وجدی می‌گوید سی و سه هزار از علما و دانشمندان و افراد سرشناس و مشهور در اجتماع بالاتفاق آمدند.

ما هیچ در تاریخ سراغ نداریم قضیه انتخابات بالاتفاق باشد، الا اینکه در جمهوری اسلامی واقع شد و آن هم برمی‌گردد به شخصیت حضرت امام و محبت حضرت امام و حکومت حضرت امام بر دل‌ها بود و نود و نه درصد راجع به جمهوری اسلامی، آری گفتند. اما فرید وجدی راجع به حضرت رضا(ع) می‌گوید بالاتفاق همه گفتند حضرت رضا. از این جمله فهمیده می‌شود که حضرت رضا که جبراً این ولایتعهدی را پذیرفتند و مأمون که جبراً این ولایتعهدی را به امام رضا داد، به خاطر شخصیت حضرت رضا بود و برای حکومت بر دل‌ها بود و برای اینکه حضرت رضا(ع) یک ابهت و شخصیت اجتماعی داشت و کاری که حضرت رضا در این دو سه ساله توانست بکند که مهم بوده است، اینکه از شخصیت اجتماعی استفاده کند و بتواند تشیع را سرتاسری کند.

پی نوشتها:

[۱]. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶.

[۲]. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹.

[۳]. النور، ۳۶ و ۳۷: «در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آن‌ها رفعت یابد و نامش در آن‌ها یاد شود. در آن [خانه] ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند، مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی، آنان را از یاد خدا، به خود مشغول نمی‌دارد.»

[۴]. الکافی، ج ۶، ص ۲۵۶.

[۵]. امالی الصدوق، ص ۲۳۵.